

متن پیاده سازی شده جلسه بیست و یکم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 16 آبان 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 213 و 214: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

امر پنجم: مشتق

پاسخ به یک سؤال:

از آن جا که در مورد خروج اسم زمان از محل بحث سخن گفتیم، برخی سؤال کرده اند که آیا اسم مکان ممکن نیست هم چون اسم زمان از محل نزاع خارج باشد؟ اسم مکان مانند «مقتل الحسين عليه السلام» و «مسجد». آیا اگر مسجدی تبدیل به خیابان شود، در مسأله مشتق داخل خواهد بود یا خیر و اصلاً نزاع در آن چگونه تصور می شود؟ علت این که ما از این بحث گذشتیم، این بود که مشکلی که در اسم زمان با آن مواجه بودیم، در اسم مکان جاری نبود. اسم مکان، همچون اسم زمان متصرم و ناپایدار نیست؛ بلکه مانند سایر پدیده ها، پس از انقضای اشتقاق، همچنان دارای ذاتی قار می باشد؛ اما باید گفت از آن جا که در بعضی از اسامی مکان، معنا ندارد که مبدأ منقضى گردد، فرایند مورد انتظار در مسأله مشتق پا نمی گیرد تا بخواهد داخل در نزاع گردد. مانند «مقتل الحسين عليه السلام» که تا ابد سرزمینی است که امام حسین علیه السلام در آن به شهادت رسیدند و نمی توان این لباس از تن این شهر خارج نمود. با این وجود باید توجه نمود که همه اسامی مکان این چنین نیستند؛ مانند مسجد. اگر مکان مسجد تلبیس به مسجدیت را از دست داده، تبدیل به خیابان یا پارک یا مخروبه ای رها شده گردد، این بحث پیش خواهد آمد که آیا اطلاق مسجد به این محدوده حقیقی است یا مجازی؟ از قضا این مثال، به خلاف مثال قبل دارای ثمراتی فقهی نیز می باشد؛ چرا که به تبع اختیار رأی در مسأله، ممکن است احکام مسجد بر آن بار بشود؛ مانند حرمت تنجیس، وجوب تطهیر، حرمت توقف جنب و حائض و ... . راجع به بحث مسجد، مرحوم صاحب عروه نیز بیاناتی ارائه فرموده است که البته بحث ایشان در مورد خراب شدن مسجد می باشد. اگر قائل شویم در چنین مواردی، اطلاق مسجد حقیقت است، قهراً این احکام جاری خواهند بود و اگر گفتیم مجاز است، از آن جا که بنا نیست احکام در الفاظ مجازی جریان داشته باشند، احکام مسجد بار نخواهند شد. نتیجه این که اگر نزاع را در مثل «مقتل الحسين عليه السلام» جاری ندانیم، در امثال مسجد جاری می دانیم و در نتیجه نزاع در اسم مکان به اعتبار بعضی از مصادیقش وجود دارد.

سنخ شناسی مسأله:

در مباحث گذشته، بابتی را با عنوان «جنسية البحث» گشوده و تأکید زیادی روی آن نمودیم. بیان شد آن گاه که جنس بحث معلوم بشود، باحث می داند که می بایست از چه ابزاری استفاده نماید. این است که گاه با بی توجهی به سنخ مسأله مورد بحث، از ابزارهایی بی ارتباط بهره گرفته می شود؛ البته باید گفت که این گونه نیست که به صرف علم به ماهیت موضوع، باحث از به کارگیری ابزار نامربوط مصون می گردد. به عبارت دیگر سنخ شناسی مسأله و به کارگیری ابزار مناسب در مسأله دو مطلب هستند. اولاً باید جنسیت بحث معلوم بشود که مثلاً آیا مسأله از جنس مسائل لغوی و عرفی است یا مسائل عقلی. سپس علاوه بر این، از ابزار مناسب بهره گرفته شود. مثلاً در بحث لفظی، از تبادر و صحت سلب استفاده شود. در عین حال برخی پس از شناخت سنخ بحث، با کم توجهی به لوازم این شناخت، از آلات نامناسب استفاده می کنند که این کار ایشان، نظیر آن است که

در علم ریاضی ابزار تجربی و در علوم تجربی ابزار عقلی به کار گرفته شود.

در گذشته کلامی را از آقای بروجردی نقل کردیم و آن این بود که بحث می‌تواند لغوی و لفظی باشد و می‌تواند عقلی باشد (ما تعبیر «غیرلفظی» را بدل از تعبیر «عقلی» مناسب‌تر می‌بینیم؛ چراکه ایشان موفق به اثبات عقلی بودن فرض مطرح شده نشده است). البته ایشان می‌فرمود که مراد باحثان همان لفظی بودن است. چنان‌که مخاطب گرامی به ذهن سپرده باشد، پس از نقل فرمایش ایشان، بیان شد دو احتمالی که ایشان مطرح می‌فرماید، توان اثبات این مطلب را ندارد که مسأله دارای وجهی لفظی و وجهی عقلی می‌باشد؛ با این بیان که حتی در احتمالی که به عقیده ایشان مسأله را عقلی می‌گرداند، هنوز از محط مباحث لغوی و لفظی خارج نشده‌ایم. در این رابطه به همین مقدار یادآوری گفته‌ها، بسنده می‌نماییم و بررسی بیشتر در این بیانات را به تلاش مخاطبان واگذار می‌نماییم.

یکی از کسانی که به مباحثی که ما آن را «جنسیة البحث» نامیدیم، اشاره نموده است، محقق اصفهانی می‌باشد. ایشان می‌فرماید که نزاع در مشتق می‌تواند به وضع و استعمال و به تعبیر ما، به لغت و معنای موضوع‌له بازگشت نماید یا به صحت حمل و عدم صحت آن. به بیان دیگر، ایشان ترازویی فراهم نموده و دو رقم بحث را در مسأله متصور دانسته است. یکی این‌که بحث را لغوی و لفظی نماییم و به منظور اختیار رأی در مسأله، از موضوع‌له مشتق فحص کنیم؛ دیگر آن‌که این‌ها را مسلم گرفته و به جای بحث از معنای موضوع‌له که معلوم است، به اختلاف در صحت حمل و عدم صحت حمل پردازیم؛ به این معنا که مسأله را این بدانیم که اگر یک ذاتی متلبس شد به یک مبدأ اشتقاقی در یک آن، آیا این مجوز می‌شود که ما بعدها هم این مشتق را بر این ذات حمل کنیم، یا این‌که تنها تا زمانی که متلبس است، می‌توان آن را حمل نمود؟

عبارت ایشان این است: «أنّ النزاع هنا نزاع فی الوضع و الاستعمال (و موضوع‌له مشتق که بحث را لغوی و عرفی می‌نماید). أو فی صحة الاطلاق و عدمها مع التسالم علی المفهوم و المعنا». یعنی بحث در وجه دوم، بر معنای مشتق نیست؛ چراکه معنای آن معلوم و متسالم است. به عبارت دیگر معنای امثال قائم و عادل برای ما روشن است و آنچه روشن نیست، حمل می‌باشد؛ یعنی آیا تلبس آنما کافی است یا خیر؟

سپس به توضیح بیان خود می‌پردازد. می‌فرماید که اگر کلمات علما را از قدیم‌الایام تا دوران معاصر بررسی نمایید، خواهید دانست که ایشان بحث را لفظی برگزار نموده‌اند. لذا طرفین نزاع، به سان سایر مباحثی که سخن در موضوع‌له می‌باشد، سراغ تبادر و صحت سلب و عدم صحت سلب رفته‌اند. تا آن‌جا که کلام ایشان به این می‌رسد که فرموده‌اند: یکی از محققین اهل دقت (که مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی، صاحب محجة العلماء می‌باشد) گفته است که نزاع به شکل دوم صحیح است؛ نه به شکل اول. در این مرحله باید گفت که بررسی این بیانات مرحوم اصفهانی، برای ما در دفاع از مسأله مشتق بسیار کارساز می‌باشد؛ چه این‌که ممکن است کسی با اندک التفاتی به مشتق، فوراً اشکال بگیرد که «با وجود وضوح معنای مشتق، علما در این مسأله حول چه موضوعی سخن می‌گویند؟» و مدعی ابتذال این نزاع گردد. لذا به نظر می‌رسد که مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی گریه در مسأله می‌دیده که بحث را از لفظی بودن درآورده و به صحت حمل وارد نموده است. ایشان فرموده است که نزاعی که اخصی‌ها با اعمی‌ها دارند این است که اخصی‌ها می‌گویند حمل مشتق بر ذات، چون حمل جامد است بر ذات. مثلاً کلمة «ماء» که جامد است، مسمای آن، تنها تا زمانی «ماء» نامیده می‌شود که مایع باشد و به محض این‌که بخار شده و به هوا مبدل گشت، دیگر این نام حقیقتاً بر آن صدق نمی‌کند. به همین دلیل فقها از این مورد با نام «استحاله» یاد کرده‌اند؛ با این بیان که اگر آب نجس بخار شود، دیگر نجس نخواهد بود؛ یعنی یکی از مثال‌های بحث استحاله، نمونه مورد بحث ما می‌باشد. البته ممکن است برخی این را نپذیرفته باشند که حق هم دارند؛ اما به هر حال مقصود این است که چنین سخنانی در کلمات علما جاری شده است. فرمایش آقا شیخ هادی نیز از این قبیل است. می‌فرماید همان‌طور که در جوامد گفته می‌شود که اگر این صفت برود، مثلاً سگ تبدیل به نمک بشود یا آب تبدیل به هوا گردد، دیگر هرگز اطلاق اسامی گذشته، چون کلب و ماء صحیح می‌باشد، مشتق هم همین‌گونه است. مشتق وزانش برای حمل وزان جوامد است. چطور در جوامد تلبس فعلی لازم است و الا مجاز است؛ در مشتق هم همین است و اطلاق آن نیز بر ذات پس از انقضا مجاز خواهد بود.

آقا شیخ هادی فرموده: اما اعمی‌ها می‌گویند که حمل مشتق بر ذات با حمل جامد بر ذات فرق دارد و ما سخن خصم را تنها در جوامد قبول داریم؛ اما در مشتقات تلبس آنما کافی می‌باشد. مثلاً اگر شخص در زمانی کوتاه متلبس به شرک شده و مشرک گشت، تا آخر عمر، فارغ از این‌که اعمال او صالح خواهند بود یا طالح، اطلاق مشرک و ظالم حقیقتاً بر او صحیح است. اگر به

اعمی‌ها بگویم تفاوت میان این دو چیست که باعث شده شما به این‌چنین قولی قائل گردید، می‌گویند در جوامد حمل هوو می‌باشد؛ مانند جمله «هذا ماء»؛ اما حمل در مشتقات، حمل انتساب و زهو می‌باشد. به همین دلیل است که «زید قائم» در واقع یعنی «زید نوقیام» و «زید عادل» یعنی «زید نوعدال».

بنابراین با وجود این‌که ممکن است که به سخن ایشان خدشه نمایم، اما ایشان بحث خود را به خوبی مدیریت نموده است. در ابتدا گفت که اختلاف در معنا نیست و آن قسمت را قیچی نمود؛ با استناد به این‌که معنای مشتق نزد اعمی و اخصی یکسان می‌باشد. به این ترتیب بحث را به حمل منتقل نمود و این‌که آیا حمل مشتقات مانند جوامد است یا خیر. آن‌که اشاره شد که اگر مدعای ایشان بررسی نگردد، بحث مشتق به ابتذال کشیده خواهد شد، این‌جا معلوم می‌گردد. ایشان می‌گویند اگر این طور نگویم، اعمی‌ها چگونه می‌خواهند ادعای اعمی نمایند؟ چراکه فرض این است که مشتق وقتی حمل بر ذات می‌شود به اعتبار تلبس است. تا زمانی که زید در عالم واقع نایستد، شما او را قائم نمی‌نامید. به بیان علمی، حمل قائم بر زید، نیازمند به منشأ انتزاع می‌باشد و آن چیزی جز تلبس نیست. با این وجود، پس از ازاله تلبس، چگونه می‌خواهید این مشتق را به ذات نسبت دهید؟! این‌گونه است که سخن اعمی‌ها به غایت بیهوده خواهد بود. چراکه هرگز ممکن نیست که منشأ انتزاع زایل گشته، ولی منتزَع همچنان موجود باشد. نظیر آن‌جا که از دو شیئی که یکی در بالا قرار گرفته و دیگری در پایین، مفاهیم «فوقیت» و «تحتیت» انتزاع گردد و بعد از جابجا شدن آن‌ها از آن موقعیت، دو مفهوم مزبور نیز از بین می‌روند.

باید گفت که با وجود حجم بسیار هجوم به اعمی‌ها و محق دانستن اخصی‌ها، مرحوم آقاشیخ هادی قصد داشته که این مسأله را درست کند که اعمی‌ها خود از این مسائل باخبر هستند؛ منتها بحث روی این است که ما در حمل حقیقی، چه مقدار نیاز داریم؟ تلبس آن‌ا ما (که در این صورت مشتق با جوامد متفاوت خواهد بود) یا تلبس دائم. مرحوم اصفهانی اشکالی بر فرمایش آقاشیخ هادی دارد که گمان ما این است که مناقشه ایشان بیشتر لفظی باشد تا محتوایی و بنیادین؛ لذا از آن می‌گذریم و به مباحث اهم می‌پردازیم.

به نظر ما حرفی که می‌توان به عنوان اشکال به محضر آقاشیخ هادی داشت، این است که از ایشان پرسش نمایم که به نظر خودتان مشکل را حل کردید؟ شما گفتید که در موضوع‌له و استعمال نزاعی نیست؛ چرا که این‌ها روشن هستند؛ بلکه نزاع در حمل است؛ به این ترتیب که آیا می‌توان الفاظی چون «قائم»، «عادل» و «جابر» بر کسی که این صفات از او منقضی شده‌اند، اطلاق نمایم یا خیر. عرض ما این است که اگر حدود معنا معلوم است پس چرا اختلاف وجود دارد؟ آیا ممکن است اختلاف در حمل باشد، ولی در نهایت به معنای مشتق بازنگردد؟ نزاع مورد اشاره شما در واقع این است که وقتی که می‌خواهیم مشتق را با معنایی که دارد، حمل بر ذات نمایم، آیا حیثیتی در معنای لغوی آن وجود دارد که از حمل ابا داشته باشد یا خیر. به بیان ساده، امکان دیوار گذاری بین این دو بحث وجود ندارد. نمی‌توان گفت اگر نزاع در لغت باشد دیگر در حمل نیست و اگر در حمل باشد دیگر در معنا و مفهوم نیست. تا حدود معنای مشتق روشن نشود، نمی‌توان گفت حمل آن صحیح است یا خیر. کسی که قائل است مشتق فقط بر متلبس اطلاق می‌شود، در واقع محدودیتی برای معنای مشتق قائل شده است که این همان وضع و استعمال است. هم‌چنین است آن‌که این‌چنین خصوصیت را قائل نمی‌باشد. در نتیجه، در این دوره هم، چون دوره گذشته بحث، متوجه طریقی که جناب آقاشیخ هادی در انداخته است نمی‌شویم.

اگر از ما سوال کنید ما می‌گوییم بگذارید همان طوری که گذشته بوده. مخصوصاً یک نکته ای را در دور گذشته گفتیم. در این دوره نگفته ام. یک دفعه بحث می‌کنیم جنسیة البحث. این هم نکته ی مهمی است. نکته روشی است.

به مناسبت آن‌چه تا کنون گفته شد، مناسب است به این نکته روشی اشاره نمایم و آن این‌که می‌بایست بین دو چیز تفاوت قائل شد. توضیح آن‌که ما در سرفصلی که در آن قرار داریم، ممکن است در مورد این بحث کنیم که بهتر است این مسأله چگونه مطرح شود؛ یعنی نظر به قابلیت خود بحث می‌افکنیم؛ لکن گاهی به این نگاه می‌کنیم که چطور مطرح شده است. «چطور مطرح شده»؛ غیر از «چطور بهتر است مطرح شود؟» است. ممکن است در جایی بهتر باشد که بحث، کلامی مطرح بشود؛ اما فقهی مطرح شده. مانند بحث «تجری» در ابتدای رسائل که گفته می‌شد: مناسب کدام علم است؟ کلام؟ فقه؟ یا اصول؟. آقایان اصولی، آن را در اصول مطرح نموده و فقهی بحث می‌نمایند. چراکه سخن از حرمت و عدم آن به میان می‌آورند؛ در حالی که ممکن است بگویم اصلاً جنس این بحث، کلامی است؛ چراکه سخن در این است که خداوند متعال چه می‌کند؛ متجری را عقاب می‌نماید یا خیر؟ چنان‌چه بحث به «فعل الله» منتهی شود، وارد در موضوع علم کلام خواهد شد.

راجع به مسألهٔ مشتق باید گفت که تا امروز که لغوی، عرفی مطرح شده است. حال اگر کسی بگوید که من مایل هستم این را  
طور دیگری مطرح نمایم، سخن دیگری است؛ ما فعلاً می‌خواهیم براساس همین سبک و سیاق موجود پیش رویم. با این بیانات،  
در آینده نظر نهایی خود را أخذ خواهیم نمود.

**الحمد لله رب العالمين**